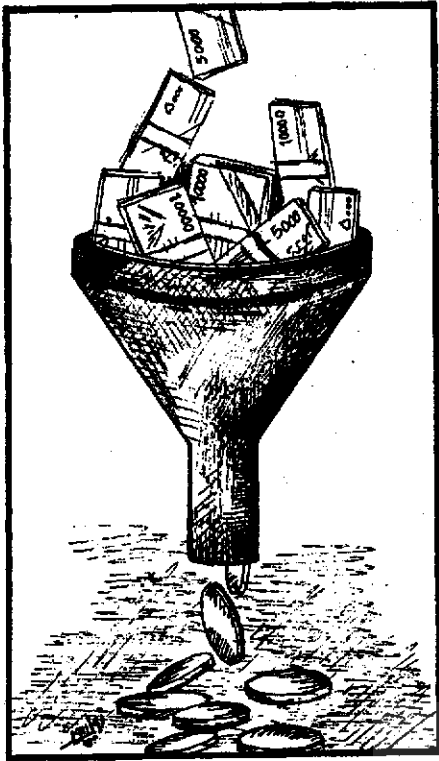


# احکام فقهی کاهش ارزش پول



(قسمت پایانی)

■ آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی (رئیس قوه قضائیه)

## راه دهم:

کاهش ارزش پول در هنگام بازپرداخت آن نسبت به زمان دریافت، در جایی که گرفتن آن بدون رضایت مالک بوده، مانند غضب یا نابود کردن بلکه نابود شدن بدون اجازه وی و بلکه در دیرکرد بازپرداخت بدهی به هنگام سررسید آن، خود به گونه‌ای نابود کردن و اتلاف مال دیگری در همان پول است. زیرا بها و ارزش در پولها معیار و موضوع [= حیثیت تسقیبیه] است و نه انگیزه و سبب [=تعلیلیه] و در دیگر کالاها چنین نیست. باری، در این راه گفته می‌شود که «نابود کردن مال» که موضوع ضمان است در ارزش و مالیت پولها نیز صادق است؛ چرا که به ارزش و بهای پول در عرف، همچون معیار و موضوع نگریسته می‌شود و از این روی، اطلاق اتلاف مال آن را در برمی‌گیرد.

## پاسخ:

درستی این راه وابسته به پذیرش این ادعا و عرفی بودن جدا انگاری پول و دیگر کالاها از این دیدگاه است و بر ادعاکننده است که اثباتش کند.

## راه یازدهم:

گفته می‌شود: هرگاه در پیمانها و قراردادهایی که یک طرف، بها را، به دلیل نسیه بودن یا هر دلیل دیگری، هنوز نپرداخته باشد و ارزش پول دچار کاهش گردد، طرف دیگر توان بر هم زدن [= حق فسخ] یا جایگزینی خواهد داشت. دلیل وجود چنین حقی یا این است که شرطی درونی و پذیرفته شده [= ضمنی و ارتکازی] نسبت به آن، در این حالت‌های استثنائی وجود دارد که مانند دیگر شرطهای ضمنی، همچون نبودن غبن [=فرب] و عیب، است. بدین سان چنین

شرطی همانند خیار شرط است و یا می‌توان چنین حقی را از قاعده «لاضرر» دریافت.

البته بنابراینکه بتوان لزوم عقد ضرری را از طرف زیان دیده، در جایی که آن زیان به خواست خود وی پدید نیامده باشد، برداشت؛ زیرا که حکمی است ضروری و زیانبار همچون لزوم عقد در موارد غبن و عیب. باید دانست که مسأله ما به همین گونه است؛ زیرا یاد شده به خواست او بر نمی‌گردد و اگر می‌دانست هرگز به چنین داد و ستدی مدت دار تن نمی‌داد. او بی‌خبر از آینده پول دست به انجام آن زد و از این روی، با پنداشت اینکه ارزش پول همچنان پایدار مانده و دستخوش دگرگونی ناهنجار نمی‌گردد، چنین کرد. این خود کمتر از غبن [=فرب] که به کمک قاعده «لاضرر» در آن حق خیار [=توان برهم زدن

پیمان] را اثبات کرده‌اند، نیست.

**پاسخ:**

این راه، در صورت درستی صغرایش [= بخش نخست دلیل] تنها در پیمانها و قراردادهای نه کار می‌آید و نه در بدهیها و ضمانتهای دیگر چنانچه روشن است.

### راه دوازدهم:

ثابت کردن کاهش ارزش پول در جایی که پرداخت نخستین آن بدین‌گونه باشد که جنبه ارزش و بهای آن، در سنجش با کالاها یا پولهای دیگر، به عهده بدهکار آید و نه جنبه مثلثیت آن. این را نیز به دو گونه می‌توان تحلیل کرد: نخست آنکه مانند وام دادن چیزی مثلی به قیمتش به شمار آید، همچون وام دادن چیزی قیمی، البته بنابراینکه این مینی در مثلی نیز درست و روا باشد؛ زیرا دلیلی بر نادرستی آن جز بیم از پدید آمدن ربای در وام، که پیشتر پاسخ گفته‌ایم، وجود ندارد. بنابراین می‌تواند پول را از آن وام‌گیرنده کند در مقابل اینکه بها و قیمتش و توان خریدش از همان نوع پول به عهده او بیاید. دوم آنکه این را معامله دیگری جز وام دادن به شمار آوریم، مانند خرید و فروش. بنابراین بدهکار باید به هنگام بازپرداخت پولی از همان گونه و به اندازه بهای آن بپردازد.

**پاسخ:**

پیمودن این راه نیازمند در نظر گرفتن چنین نکته‌ای است که به طور معمول در وام دادن پولها مورد توجه قرار نمی‌گیرد. همچنین بنابراین راه، بستانکار حقی نسبت به بالارفتن ارزش پول نخواهد داشت، چنانچه در وام دادن چیزهای قیمی، معیار، بهای روز وام دادن است، مگر اینکه بگوییم می‌توان خود جنس و بهایش را با

هم به عهده گیرنده نهاد و این کار را در وام دادن چیز مثلی روا بشماریم که پی آمد آن بر عهده آمدن کاهش و افزایش بنا هم خواهد بود.

آنچه گفته شد بررسی قواعد اولیه در

**مسئله در پیمانها و قراردادهایی که یک طرف، بها را، به دلیل نسیه بودن یا هر دلیل دیگری، هنوز نپرداخته باشد و ارزش پول دچار کاهش گردد، طرف دیگر توان بر هم زدن [= حق فسخ] یا جایگزینی خسرواهاست داشت**

مسأله بود و بدین سان، سخن در بخش نخست به پایان می‌رسد.

### بخش دوم:

روایات این مسأله ناهماهنگ [متعارض] و شایسته کاوش و بررسی است.

**بها و ارزش در پولها معیار و موضوع [= حیثیت تنقیدی] است و نه انگیزه و سبب [= تعلیلی] و در دیگر کالاها چنانستین نسبت**

۱. روایت یونس:

قال کتبت الی الرضا(ع): أن لی علی رجل ثلاثة آلاف درهم و کانت تلک الدرهم تنفق بین الناس تلک الأيام و لیست تنفق الیوم، فلی علیه تلک الدرهم بأعیانها أو ما ینفق الیوم بین الناس؟

قال: فکتب الی: لک أن تأخذ منه ما

ینفق بین الناس كما أعطیته ما ینفق بین الناس» (۱)

یونس می‌گوید به امام رضا(ع) نوشتم که: از کسی سه هزار درهم بستانکارم و آن درهمها در آن روزها میان مردم در گردش بود و امروز در گردش نیست، آیا همان درهمها را بر عهده او بستانکارم یا آنچه امروز در میان مردم داد و ستد می‌شود؟

حضرت برایم نوشته است: می‌توانی آنچه امروز میان مردم در گردش است از او باز پس بگیری، همان گونه که چیزی در گردش میان مردم را به او داده بودی. این روایت از نظر سند معتبر است.

۲. روایت معتبر دیگری از یونس به نقل مرحوم شیخ:

«قال: کتبت الی ابي الحسن الرضا(ع) انه کان لی علی رجل عشرة دراهم و أن السلطان أسقط تلک الدرهم و جاءت دراهم اعلی من تلک الدرهم الأولى و لها الیوم وضیعة، فأی شیء لی علیه، الأولى التی أسقطها السلطان أو الدرهم التی أجازها السلطان؟

فکتب: لک الدرهم الأولى» (۲)

به امام رضا (ع) نوشتم: از کسی ده درهم بستانکار بودم و پادشاه آن درهمها را از اعتبار انداخت و درهمهای دیگری بالاتر از آنها به گردش افکند که امروز ارزش کمتری دارد، اکنون من کدامیک را از او خسروانم، درهمهای نخستین که پادشاه از ارزش انداخته یا درهمهایی که امروز مجاز می‌شمرد؟

حضرت برایم نوشته است: برای توست درهمهای نخستین.

۳. روایت معتبر صفوان:

«قال سأله معاویة بن سعید عن رجل

استقرض دراهم عن رجل و سقطت تلك الدراهم أو تغيرت و لا يباع بشيء إلا بالصاحب الدراهم الدراهم الأولى أو الجائزة التي تجوز بين الناس؟

فقال: لصاحب الدراهم الدراهم الأولى» (۳)

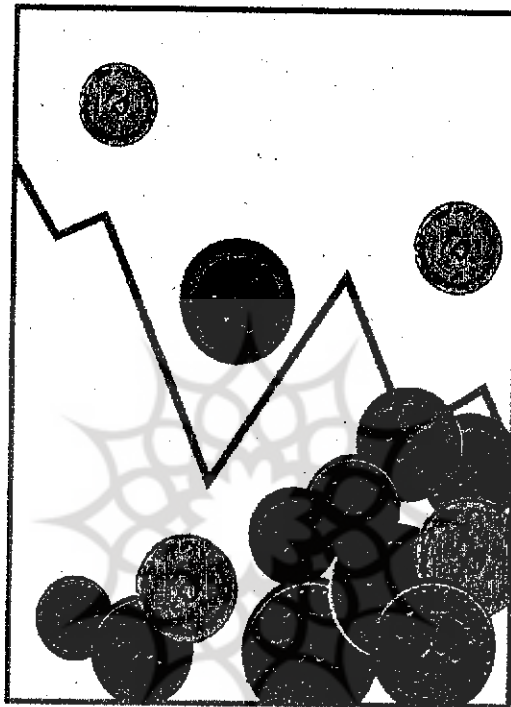
گفت: معاویه بن سعید از ایشان پرسید: مردی در همهای چندی را از کسی وام گرفت و آن در همها از اعتبار افتاده یا دگرگون گشته و اکنون چیزی با آن فروخته نمی‌شود، آیا برای صاحب آن در همها [حواصم دهنده] همان در همهای نخستین است و یا در همهای در گردش که میان مردم با ارزش شمرده می‌شود؟ فرمود: برای صاحب آن در همها همان در همهای نخستین است.

در استدلال به روایت نخست گفته می‌شود که بر عهده آمدن صفات انتزاعی و غیر حقیقی مال را می‌رساند؛ چرا که دلالت بر ضمان ویژگی پول بودن درهم و در گردش بودن و دادستندش، می‌کند اینکه اگر در همهای داده شده از گردش افتادند، بر بدهکار است که در همهای

در گردش را بپردازد؛ زیرا او نیز نخستین بار پولهای در گردش به او داده بود. بدین سان صفت در گردش بودن و پول بودن به عهده می‌آید، در حالی که یک صفت نسبی و انتزاعی است و نه حقیقی. نیز این پدیده به طور معمول، کاهش بهای در همهای پیشین را نسبت به در همهای در گردش به دنبال دارد و روایت چنین می‌رساند که بهای بیشتر هنگام در گردش بودن درهم داده شده، به عهده ضامن می‌آید.

با وجود این، گفته می‌شود که این روایت با روایت دیگر یونس درگیر

[متعارض] است که می‌گوید چیزی جز در همهای نخستین از آن او نیست. البته ممکن است این دو روایت را این گونه جمع کنند که روایت نخست درباره جایی است که درهم به یک باره از گردش و ارزش افتاده باشد، ولی روایت دوم درباره جایی است که تنها کاهش بها پدید آمده و هنوز هم پول در گردش مانده است؛ چرا که



در این روایت چیزی جز پایین آمدن بها را به روشنی نگفته است.

این وجه جمع را نمی‌توان پذیرفت. زیرا ظاهر این گفتار که «سلطان آن را از اعتبار انداخته و چیز دیگری را در گردش افکند» به معنای سقوط نقدینه و پول بودن درهم نخست است. به میان آوردن سخن از کاهش نیز به معنای این نیست که آن در همها پول در گردش هستند، بلکه به این معناست که چون نقره سکه‌دار است، گرچه از پول بودن افتاده باشد، کمتر از درهم کنونی می‌ارزد. افزون بر این، در روایت

سوم: (مضمرة [= فاقده نام امام علیه السلام]) صفوان) به روشنی آمده است که حتی هنگامی که درهم از گردش نیز افتاده، چیزی جز در همهای نخستین از آن وام دهنده نیست؛ چه، گفته است: «اکنون چیزی با آن فروخته نمی‌شود.»

### تحقیق در بررسی روایات

نخست آنکه: نهایت چیزی که روایت نخست یونس بر آن دلالت دارد این است که صفت پول بودن و در گردش بودن به ضمان در می‌آید. چنین چیزی هرگز بر عهده آمدن کاهش ارزش در همهای در گردش را به دنبال ندارد؛ زیرا پول بودن گرچه از صفات انتزاعی است، ولی از جنبه‌هایی با اهمیت است که نقره سکه‌دار را پول گردانیده و در داد و ستدها به کار برده می‌شود، به گونه‌ای که پول، عنوانی است جدا از مالهایی که پول نیستند، بدین سان، ناگزیر باید این ویژگی را از صفتهای مثل [= جایگزین همسان] نزد عرف به شمار آورد. کاهش ارزش

مال چنین نیست و هرگز نزد مردم آن را مالی دیگر نمی‌گرداند. بنابراین، میان از اعتبار افتادن نقره سکه‌دار و کاهش ارزش آن از این دیدگاه تفاوت وجود دارد. شاید بتوان گفت که راز این تفاوت همان چیزی است که پیشتر گفته‌ایم که: بها در مال حیثیت تعلیلیه [= انگیزه و سبب] است و نه تقییدیه [= موضوع و معیار]. بنابراین، روایت نخستین فی نفسه با مسئله ضمان کاهش ارزش بیگانه است، هر چند روایت دیگری با آن درگیر و معارض نبوده باشد. مگر اینکه گونه‌ای از قیاس و تنقیح مناط را

به کار بریم و از مسأله ضمان صفت پول بودن در مقابل کالا بودن به ضمان کاهش ارزش پول نقدی کنیم.

**دوم آنکه:** می توان روایت نخست و دو روایت دیگر را با گفتار مرحوم صدوق و مرحوم شیخ، (قدس سرهما)، هماهنگ ساخت؛ بدین گونه که مقصود از روایت نخست جایی است که درهما را با در نظر گرفتن وزن آنها پرداخته و نه نوع ویژه ای. از روایات هم بر می آید که داد و ستد و مبادله با درهما با در نظر گرفتن نقره ای بود که در آن پول سکه به کار رفته بود و از این روی، بسیار می شد که در هنگام داد و ستد و شمارش، درهم و دینار را می کشیدند. بنابراین اگر کسی چند درهم را از آن روی که نقره ای سکه دار برای داد و ستد و پول است بی آنکه خصوصیت سکه معین بودنش را بنگرد، پرداخت، می تواند به هنگام باز پس گیری، مثل آن درهما از جهت وزن، درمهایی در گردش پس گیرد، چنانکه برآیند کتاب استبصار مرحوم شیخ است؛ زیرا صفت در گردش و پول به عهده در می آید. حال اگر درمهایی را از آن جهت که پول شناخته شده خاصی است پرداخته باشد، بدان گونه که خصوصیت سکه معین را ملاحظه کرده باشد، چیزی جز درمهایی از همان سکه از آن وام دهنده نخواهد بود، چه آن درهما در گردش باشند یا پولهای دیگری جایگزین آنها گردد. این نتیجه، پی آمد به عهده آمدن خصوصیت همان سکه است. معنای این سخن آن است که پول، حقیقی [= پول از جنس زر و سیم] گاهی می تواند چون کالا نگرسته شود و با ویژگی اش به عهده آید، و گاه نیز همچون پول یا نقره و طلائی که

برای داد و ستد سکه ای به هر گونه خورده باشد، بدان بنگرند که در این انگاره وزن معادل آنچه دریافت گردیده بود از سیم و زر در گردش برای داد و ستد به عهده می آید.

این تفصیل که آن دو بزرگوار [مرحوم

برای کسی که از دیگری چند دینار یا درهم بستانکار بوده و بهای آنها پیش از حسابرسی دستخوش دگرگونی شده باشد، مستعین هسمن بسهای روز باز پرداخت است

صدوق و مرحوم شیخ، قدس سرهما] فرموده اند بسیار خریدند است، باید گواهی بر این هماهنگ سازی [جمع] در روایات جست. شاید بتوان این را گواهی شمرد که چگونگی گفتار در روایت نخست یونس درخور معنای اول است که درهما را از آن روی که نقره ای دارای سکه برای داد و ستد و نه به جهت ویژگی اش پرداخته؛ چراکه پرسشگر گفته است: بر

تورم و کاهش ارزش پول پی آمد مهمی در باب خمس دارد! چه بر اساس آن می توان گفت که هرگاه بهای کالای تجاری افزایش یابد که تنها نتیجه تورم باشد، خمسی در آن لازم نیست می شود

اوست از آن من شخص آن درهما یا هرچه که درهم است و میان مردم در گردش باشد. این سخن، روشنگر آن است که او میان آنچه پرداخته و آنچه در گردش است

تفاوتی می بیند، مانند تفاوت میان مصداق معینی از درهم و کلی در میان مردم در گردش است بدین سان گویا چنین گفته است که آنچه پیشتر به او پرداخته از آن روی بود که چیزی در گردش میان مردم در آن روز به شمار می رفت و نه برای ویژگی ای در سکه اش. در حالی که سخن در دو روایت دیگر این گونه نیست؛ چراکه ظاهرش، نگرستن به هر یک از دو درهم از جهت سکه ویژه اش است. البته اگر هم بپذیریم که این دو روایت مطلق و در برگیرنده هر دو گونه نگرش است می توان، با روایت نخست

آنها را تخصیص زده و تنها درباره آنجا که ویژگی سکه مورد نظر و خواسته وام دهنده در هنگام پرداختن باشد، به شمار می آوریم.

#### دسته ای دیگر از روایات:

برای اثبات به عهده نیامدن کاهش ارزش پول، می توان به روایاتی استدلال کرد که می گوید: برای کسی که از دیگری چند دینار یا درهم بستانکار بوده و بهای آنها پیش از حسابرسی دستخوش دگرگونی شده باشد، معیار همان بهای روز باز پرداخت است.

#### ۱. صحیحۃ عبدالملک:

قال: سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن رجل يكون عنده دنائير لبعض خلطائه فيأخذ مكانها ورقاً في حوائجه وهو يوم قبضت سبعة وسبعة ونصف دینار. وقد يطلب صاحب المال الورق وليست تحاضرة فبيئتها له من الصيرفي بهذا السعر ونحوه ثم يتغير السعر قبل أن يحسبها حتى صارت الورق اثني عشر دینار، هل يصلح ذلك له، وإنما هي بالسعر

الأول حين قبض كانت سبعة و سبعة و نصف دينارا؟

قال: اذا وقع اليه الورق بقدر الدنانير فلا يضره كيف كان الصروف فلا بأس» (۴)

از امام هفتم علیه السلام پرسیدم: مردی چند دینار به دوستش بدهکار بوده و بستانکار به جای آن دینارها از او برای برخی نیازهایش درهم می‌ستاند. روزی که درهم را می‌گرفت هر هفت یا هفت و نیم درهم با یک دینار برابر بود. گاه می‌شود که بستانکار درخواست درهم می‌کند، ولی درمی‌آماده نیست، از این روی با همین بها یا چیزی مانند آن، برای او از صرافی می‌خرد و پس از چندی پیش از آنکه حسابرسی کنند، بهایش دگرگون شده و هر دوازده درهم با یک دینار برابر می‌گردد. حال آیا این برایش رواست [که با همین بها و ام خود را باز پس گیرد]؟ در حالی که بهای پیشین در هنگام گرفتن، هفت یا هفت و نیم درهم در برابر یک دینار بود.

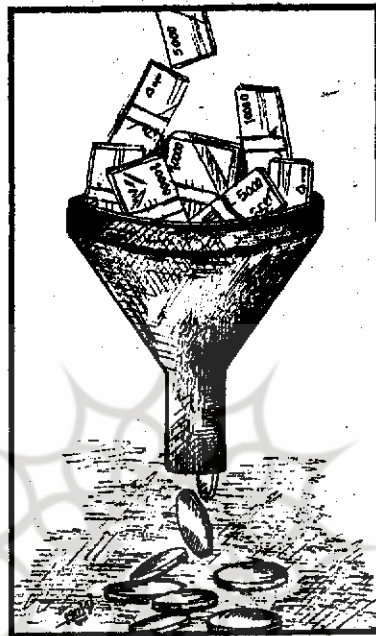
حضرت فرمود: آنگاه که درهم به اندازه دینارها به دستش رسید، نرخ صرافان هرگونه باشد زیانی بدو نمی‌رساند، پس باکی نیست.

## ۲. صحیحۃ حلبی:

«عن أبي عبدالله (ع): في الرجل يكون له الدين درهم معلومة الي أجل فجاء الأجل و ليس عند الذي حل عليه درهم، فقال له خدمتي دنانير بصرف اليوم. قال: لا بأس به» (۵)

از امام صادق علیه السلام درباره مردی پرسیدم که چند درهم در موعد معین بستانکار بود، هنگام بازپرداخت سر رسید و نزد بدهکار درمی‌نیست، پس بدو گفت که به نرخ صرافی روز از من دینار بازستان.

حضرت فرمود: باکی بدان نیست. روایات دیگری نیز در همین باب [از کتاب وسائل] این مطالب را در بر دارد. ۳. در روایت یوسف بن ایوب شریک ابراهیم بن میمون چنین آمده است: «عن ابي عبدالله (ع) قال: في الرجل يكون له على رجل درهم فيعطيه دنانير و لا يصارفة فتقصير الدنانير بزيادة أو نقصان.



قال: له سعر يوم أعتاة» (۶)

از امام صادق (ع) درباره مردی پرسیده شد که بستانکار درمهایی است از مردی دیگر که بدهکار به او دینارهایی را [به جای درهم] باز پس می‌دهد و نرخ صرافان را در نظر نمی‌گیرد، آنگاه دینار دچار افزایش یا کاهش [بها] می‌گردد. حضرت فرمود: بهای روزی که بدو داده از آن اوست.

سند این روایت معتبر است زیرا یوسف بن ایوب کسی است که ابن ابی عمیر از او روایت را نقل می‌کند.

چگونگی استدلال به این روایات آن است که معیار در آنها برای کسی که

می‌خواهد وام دیناری خود را با درهم، یا درهم را با دینار باز پس دهد، نرخ روز بازپرداخت آمده و نه روز حسابرسی پس از پرداخت یا به عهده آمدن اصل، قبل از پرداخت معادل در صورتی که افزایش یا کاهش در بها پدیدار شده باشد. پی آمد چنین چیزی آن است که کاهش ارزش پولی که در عهده کسی باشد به ضمان در نمی‌آید و بر بدهکار نیست که چیزی افزون بر بهای روز بازپرداخت با پول دیگری بپردازد.

اگر گفته شود که روایات یادشده درباره خرید و فروش درهم و دینار با یکدیگر است و از این روی هنگام داد و ستد و پس از آن، مورد نظر است، ولی دگرگونی بهای پولی که بر عهده بدهکار پیش از این صرافی بوده است، هیچ ارتباطی به این دادوستد پولی نداشته و در پاسخ امام (ع) در این روایات مورد توجه نیست. پس این دسته دلالتی بر حکم کاهش ارزش پول از این دیدگاه ندارد.

پاسخ آن است که گر چه روایات درباره خرید و فروش درهم و دینار با یکدیگر است، ولی از آن جا که حکم داد و ستد هر کدام از پولها با دیگری به هر بهایی که خودشان بدان راضی باشند چیز روشنی بوده و در این روایات پرسیده نمی‌شد، ناگزیر جهت پرسش همان بازپرداخت آنچه به عهده‌اش است، با گونه‌ای دیگر از پول بدون داد و ستد پولی و حسابرسی است، آن سان که بازپرداخت با بهای واقعی انجام شود و چون بهای واقعی در گذر زمان دستخوش دگرگونی و افزایش و کاهش است، پرسشگر می‌پرسد: معیاری که می‌توان در حسابرسی، این جا به جایی

پولی را بر اساس آن انجام داد، چیست؟ و امام علیه السلام پاسخ داده‌اند که بهای روز بازپرداخت است و نرخ صرافیها هر چه متغیر باشد، میزان نرخ روز بازپرداخت است. چنین گفتاری معنایش دادن ضابطه فراگیری است بدین سان: هرگاه بخواهد بدهی خویش را با جا به جایی پول باز پس دهد، چیزی جز بهای روز بازپرداخت از آن بستانکار نخواهد بود؛ زیرا پس دادن بدهی در همان روز انجام می‌گیرد. اینکه در برخی روایات از جایی پرسیده شد که نرخ صرافی، پس از هنگام بازپرداخت دگرگون شده است، هرگز ضابطه فراگیر را در تنگنای آنجا قرار نمی‌دهد که دگرگونی بها پیش از هنگام جا به جایی پول را در برنگیرد؛ چرا که این بر خلاف نکته فراگیری است که از روایات می‌توان دریافت که همان انجام یافت، بازپرداخت با پس دادن و رساندن مال به بستانکار است. بنابراین، معیار همان نرخ صرافی در هنگام بازپرداخت است. اینجاست که دیگر میان دگرگونی نرخ صرافی پیش و پس از بازپرداخت تفاوتی نیست. بلکه این مطلب برخلاف اطلاق و گستردگی صحیح پیشین حلی و روایات همسان آن است.

باری نباید تردیدی روا داشت که این روایات بر دیدگاه مشهور [فقیهان] دلالت دارند که گفته‌اند: اگر پولی بر عهده بدهکار آید، هرگاه بخواهد با پول دیگری آن را باز پس دهد، چیزی جز بهای روز بازپرداخت از آن بستانکار نیست. پی آمد این سخن آن است که پول یاد شده هرگاه بهایش افزایش یافت، بدهکار باید با همان بهای بالا آن را بپردازد، اگر بهایش کاهش یابد، چیزی جز نرخ روز بازپرداخت بر او نیست.

بدین سان، کاهش بها، در پول همچون کالا به عهده نمی‌آید.

البته باید گفت: همه روایات یاد شده درباره پول حقیقی یا درهم و دینار آمده‌اند

اگر کسی چند درهم را از آن روی که نقره‌ای سکه‌دار برای داد و ستد و پول است بی آنکه خصوصیت سکه معین بودنش را بگرد، پرداخت، می‌تواند به هنگام باز پس گیری، مثل آن درهمها از جهت وزن، درهمهایی در گردش پس گیرد

و پیشتر گفته‌ایم که این دو بسان کالا و مالهای حقیقی دیگر، خود دارای ارزشی که به ویژگیهای جنس آنها وابسته است، به گونه‌ای که این ویژگی نزد مردم مورد نظر بوده و به ضمان در می‌آید.

هرگاه بخواهد بدهی خویش را با جا به جایی پول باز پس دهد، چیزی جز بهای روز بازپرداخت از آن بستانکار نخواهد بود؛ زیرا پس دادن بدهی در همان روز انجام می‌گیرد

بنابراین نمی‌توان حکم پول اعتباری را که ارزش آن تنها در گرو اعتبار آن است، از این روایات دریافت. بلکه به عهده نیامدن کاهش ارزش درهم و دینار، یا پول حقیقی را هم در جایی که تنها ویژگی پول بودن و توان خریدش مورد نظر بوده است،

دریافت. آنجا که فی‌المثل هزار درهم را وام دهد، تا هنگام بازپرداخت، در همهایی دارای توان خرید روز وام گرفتن، در سنجش با دینار یا کالاهای دیگر، بدو بپردازد، چنانکه در وام دادن چیزهای قیمی همین گونه است. از این روایات، نمی‌توان نادرستی چنین کاری را دریافت؛ زیرا این گونه داد و ستد قیمی با درهم و دینار انجام نمی‌گرفته و معمول نبوده است تا در روایات یاد شده برای نادرست شمردن آن اطلاقی فراهم آید. آری نادرستی آن را در پولهای حقیقی، از آن روی که در صورت پرداخت از همان جنس ربای در وام و افزایش جنس طلا و نقره ثابت در درهم و دینار را در پی دارد، می‌توان پذیرفت، ولی این گفتاری است دیگر که پیشتر سخن را در آن گسترديم. همان گونه که از این روایات نمی‌توان حکم ضمان جبران زیانها را در از میان رفتن یا غصب مالها و مانند آن دریافت.

### سخنی در پایان

در پایان از چیزهایی سخن می‌گوییم که این مسأله با اهمیت بدانها مرتبط است. در واقع مباحث بسیاری یافت می‌شوند که به مسأله تورم یا کاهش ارزش پول ارتباط دارند، ولی ما تنها به دو مبحث از میان آنها بسنده می‌کنیم.

۱- تورم و کاهش ارزش پول پی آمد مهمی در باب خمس دارد؛ چه بر اساس آن، می‌توان گفت که هرگاه بهای کالای تجاری افزایشی یابد که تنها نتیجه تورم باشد، خمسی در آن لازم نمی‌شود؛ زیرا این در حقیقت کاهش ارزش پول و فرو افتادن بهای آن است و نه افزایش بهای کالای تجاری و از همین رهگذر است که

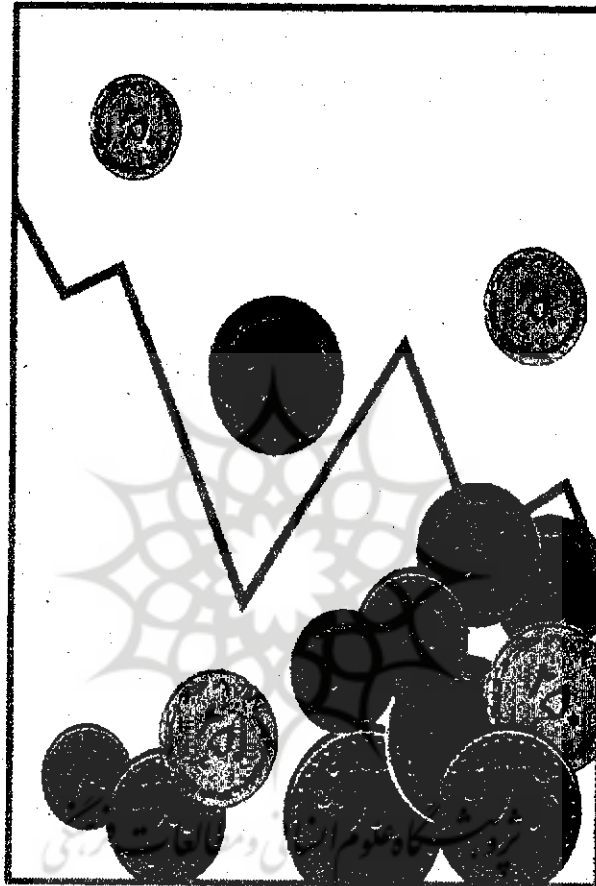
بهای آن در سنجش با دیگر کالاها، همچنان در یک حال پایدار مانده است؛ چرا که همه کالاها با هم افزایش بها یافته‌اند و پی‌آمدش آن است که فایده، بهره یا غنیمت در چنین جایی صادق نباشد که خاستگاه [موضوع] خمس می‌باشند. بنابراین، بازرگانی این‌گونه، گرچه در پایان سال

بهای کالاهای تجاری او، شماره‌ای بس بزرگتر را از نظر پول در گردش مانند تومان نشان می‌دهد، ولی اگر چنین چیزی از روی فرو افتادن ارزش پول به همین اندازه در همه کالاهای حقیقی بوده باشد، سودی از آن بازرگان یاد شده نگردیده است. زیرا سود و بهره تنها با شماره و رقم و بهای اسمی پول سنجیده نمی‌شود، بلکه ارزش واقعی و توان خریدش سرنوشت‌ساز است که افزایشی نداشته و گرنه گاهی لازم می‌شود که یک بازرگان، کم‌کم همه سرمایه‌اش را در پی تورم روز افزون در سالهای پی‌در پی به عنوان خمس بدهد. این مطلب بسی روشن و

بلکه آشکارتر از مسأله ضمان نرخ تورم می‌نماید.

۲- از چیزهایی که با این بحث ارتباط دارد و از موارد آن به شمار می‌آید، سرمایه مضاربه است. البته در صورتی که پیمان مضاربه بر پول بسته شود و از دیدگاه فقهی آن را درست بدانیم. کاهش ارزش پول در پی تورم، اگر چه بر عهده کارگزار نیست؛ چرا که او امانتدار است، ولی سخن در این است که آیا این کاهش، از سود کسر

می‌گردد یا خیر؟ چه اینکه سود سپری برای حفظ سرمایه است و اگر ارزش و توان خرید پول در گردش به عنوان سرمایه در نظر گرفته شود، نخست باید چیزی به همین اندازه از سود را کنار گذاشته و افزون بر آن را سود به شمار آورد که با نسبت معینی میان صاحب سرمایه و



کارگزار تقسیم می‌شود. بدین سان آنچه در سخن برخی پژوهشگران آمده که مسأله مضاربه ارتباطی به بحث تورم ندارد سخن درستی نیست.

آری، می‌توان گفت از آنجا که مضاربه عقدی است از عقدها که در آن، سرمایه به شکل پول با شمارش مشخص و ویژه‌ای مورد پیمان دو طرف می‌گردد، روند عادی و ظاهر حال آن است که همان رقم معین از پول با سرمایه منی گردد. بنابراین اندازه

اسمی آن مورد نظر است و نه بها و توان خریدش، چنانکه در دیگر عقدها و پیمانها به همین گونه است.

البته باید گفت چنین چیزی در مضاربه نادرست است؛ چه این از عقود اذنی و نه تعهدی بوده و مال همچنان بر ملک مالکش می‌ماند و به کارگزار، جز اندازه سهم خودش، از آنچه سود به‌شمار می‌رود، نمی‌رسد. هم‌اکنون نیز گفته‌ایم که با افزایش شمارش پول در پی تورم، سودی در میان نیست. بنابراین، درست آن است که به اندازه تورم باید از سود برداشته به صاحب سرمایه دهیم و مانده سود را میان او و کارگزار تقسیم کنیم، چنانکه در موضوع خمس نیز یادآور شده‌ایم؛ زیرا سود جز در افزایش بر سرمایه از جهت ارزش و توان خرید، صادق نیست و تنها افزایش عددی و رقمی پول، سود به‌شمار نمی‌آید. آری اگر تورم پیش از آغاز خرید با سرمایه رخ دهد، می‌توان گفت که سرمایه مضاربه همان اندازه ارزش کاهش یافته است که این

موضوعی است در خور کاویدن و بررسی شایسته و خداوند بزرگ خود راهنمای راه درست است.

#### پی‌نوشتها

- ۱- «مسائل الشیعه»، شیخ حر عاملی، چاپ اسلامیة، تهران، ج. ۱۲/ ۲۸۸
- ۲- همان مدرک، ج. ۱۲/ ۴۸۸
- ۳- همان مدرک، ج. ۱۲/ ۴۸۸
- ۴- همان مدرک، ج. ۱۲/ ۲۷۰
- ۵- همان مدرک، ج. ۱۲/ ۴۶۲
- ۶- همان مدرک، ج. ۱۲/ ۴۷۲